ریشه های تحول در تفکر احسان طبری

۵ شهریور ۱۳۹۴ ساعت ۱۶:۱۹

روز پنجم شهریور ۱۳۶۳ احسان طبری تئوریسین حزب منحله توده در یک برنامه تلویزیونی در رابطه با عملکرد این حزب تصریح کرد مارکسیسم در جامعه ایران حیثیت خود را از دست داده است.

احسان طبری ضمن تجلیل از مقام علمی استاد شهید مرتضی مطهری به عنوان کسی که بهترین و منطقی ترین نقد را بر مارکسیسم نوشته است گفت: «پس از بررسی بسیاری از نوشته های غنی شهید مطهری دریافتم که او یکی از احیاگران جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی است که نقش مهمی در ترویج تشیع و ردّ نظریات الحادی از جمله مارکسیسم و دفاع از کیان اسلام داشت. احسان طبری ضمن اشاره به کتابهای فراوانی که توسط مخالفان در نقد مارکسیسم نوشته شده، گفت: انتقادات من، نقد فلسفه مارکسیسم از درون مارکسیسم است. وی ضمن بیان تاریخچه هفتاد ساله مارکسیسم در ایران تصریح کرد مارکسیسم در جامعه ایران بی حیثیت شده است(۱)

احسان طبری، به طور سنتی از رهبران حزب توده بود و پس از انقلاب اسلامی نیز که به ایران مراجعت کرد در مقام رسمی عضویت در هیئت سیاسی و هیئت دبیران کمیته مرکزی حزب جای داشت. رهبری حزب توده، حفظ طبری را در قالب رهبری حزب بسیار مهم می‌دانست، زیرا به اهمیت و جایگاه او در جامعه روشنفکران متجدد ایران واقف بود. در واقع، وجود طبری برای حزب مهم‌ترین برگ تبلیغاتی در جذب نسل جوان غربگرا محسوب می‌شد. ولی واقعیت این است که رهبری حزب توده به دقت متوجه تناقضات درونی بینش مکتبی و سیاسی طبری بود و ناهمخوانی بافت فکری وی را با مارکسیسم ارتدکس و سیاست‌های جاری حزب می‌شناخت. لذا، طبری را در چهارچوب معینی محصور ساخت و کوشید تا مانع ارتباطات اجتماعی او شود.

طبری طی چهارسال پس از پیروزی انقلاب، و به ویژه در سالهای ۱۳۶۰ـ ۱۳۶۱، در خانه‌ای مخفی جای داده شده بود و تنها عده محدود، با تصویب هیئت دبیران، حق معاشرت با او را داشتند. علیرغم این، حزب توده به نوشتار طبری نیاز داشت و لذا درج برخی مضامین در مقالات طبری، که با چهارچوب رسمی مارکسیسم و با بینش مکتبی و سیاسی حزب همخوانی نداشت، به شدت تقابل آنان را علیه طبری برانگیخت. اوج این تقابل در سالهای ۱۳۶۰ـ ۱۳۶۱ مشاهده شد که برخی از آثار طبری بدون نظارت هیئت دبیران و مستقیماً توسط انتشارات حزب منتشر شد. طبری در کتاب «جستارهایی از تاریخ» ، به تاویل تاریخ با تئوری «ظهور و سقوط تمدن‌ها» پرداخت و متأثر از انقلاب اسلامی ایران، نظریه «تعارض شرق و غرب» را مطرح ساخت.

واقعیت این است که تأثیرات شگرف انقلاب اسلامی در ایران و منطقه، طبری را به تعمق و بازاندیشی و غور در تاریخ جهان و ایران و طلوع و افول تمدنها فراخوانده بود. این تعمق، سبب شد طبری در آخرین سالهای دوره مارکسیستی زندگی خود، به ویژه سالهای ۱۳۶۰ـ ۱۳۶۱ که در خلوت نهانگاه مجال کافی برای خودیابی داشت، بخش اعظم وقت خود را به مطالعه تاریخ تمدن‌ها صرف کند و به ویژه جنگهای صلیبی و ظهور رنسانس در اروپا و تأثیرات شرق اسلامی، سخت او را به خود مشغول دارد. مجموعه این بازبینی‌ها، طبری را به این نظریه رساند که تاریخ بشر، تاریخ پیدایش و رشد و اوج و سپس انحطاط و افول تمدن‌هاست. او سه دوره اوج را در تمدن‌های بشری مشخص ساخت:

دوره اول، از قریب به ده هزار سال پیش آغاز می‌گردد و اعصار نوسنگی، عصر مس و عصر مفرغ را در برمی‌گیرد. این یک مرحله در تاریخ تمدن بشری است که با افول در سه هزار سال پیش به پایان می‌رسد.

دوره دوم، با عصر آهن در سه هزار سال پیش آغاز می‌شود و نظام‌های معظمی چون هخامنشی، اشکانی، ساسانی، یونان باستان، رومی و دولتهای هلنیستی را در بر می‌گیرد. این اوج تمدن (که تنها ۵ سده به طول می‌کشد) با یورش اقوام کوچ‌نشین شرقی، قیام توده‌های ستمدیده، در زیر پرچم مسیحیت و اسلام، خاتمه یافت و فرو پاشید.

به اعتقاد طبری، تمدن معاصر غربی اوج سوم در تمدن انسان بود که منجر به پیدایش غول‌های امپریالیستی شد. روشن است که این تبیین تاریخ به نظریه مارکسیستی شباهتی ندارد و طبری در واقع اکنون نه با بینش ماتریالیسم تاریخی، بلکه با سلاح «سنخ‌شناسی فرهنگی» به بازاندیشی تاریخ نشسته است. طبری در توجیه این بینش نوین خود می‌نویسد:

«بررسی پدیده بغرنجی مانند جامعه از دیدگاه‌های مختلف، شناخت ما را از آن بیشتر می‌کند و اگر یک «ایستار» خود را مطلق نسازد و جای محجوب خویش را اشغال نماید، چه مانعی دارد؟

بررسی ساختار اقتصادی‌ـ اجتماعی جامعه (یعنی ماتریالیسم تاریخی) ما را از فرهنگ‌شناسی (کولتورولوژی) و سنخ‌شناسی فرهنگی بی‌نیاز نمی‌کند، برعکس دید ما و افق ما را فراخ‌تر می‌سازد. تاریخ انسان پیچیده‌ترین روندی است که در جهان هستی پدید شده و تشریح و کالبدشکافی آن به وسایل متنوعی نیازمند است.»

تأثیرات شگرف انقلاب اسلامی، طبری را به این نتیجه رساند که دوران معاصر، دوران افول و زوال مرحله سوم تمدن بشری است و اکنون ما در آستانه مرحله چهارم قرار داریم که شاخص آن انحطاط و زوال تمدن معاصر غرب و ظهور تمدنی نوین است. طبری در این تحول، جایگاه برجسته‌ای برای انقلاب جهانی اسلام قائل بود. او در اوایل سال ۱۳۶۱ نوشت:

«زمانی بود، تقریباً در قرن‌های دهم، یازدهم، دوازدهم میلادی، در گرماگرم قرون وسطی، که شوالیه‌های مسیحی مردم اروپا را برای نجات اورشلیم، شهر داود نبی، به راه انداختند و جنگ‌های صلیبی را علیه خاور زمین اسلامی دایر کردند و حتی توانستند در

اورشلیم، یا شهر قدس و مسجدالاقصی، [مردم را] بسیج کنند و جنگهای رهایی‌بخش را علیه اسراییل و حامیان امپریالیستی آن دائر سازند تا بتوانند فلسطین اشغالی را نجات دهند و در واقع نوعی جهاد اسلامی در پاسخ به مطامع امپریالیسم و صهیونیسم به عمل می‌آید، هیجان بگین (به دستور ریگان) برای محو فلسطین به عنوان خلق محصول همین وحشت بزرگ است.»

طبری این پدیده را «پژواک تاریخ» (پژواک جهان اسلام در قبال جنگ‌های صلیبی، که یورش غرب به شرق اسلام بود) خوانده و چنین ادامه می‌دهد:

«درست به همین جهت انقلاب ایران به مثابه آغاز یک انفجار انقلابی تاریخی در منطقه، سخت امپریالیسم امریکا را مضطرب ساخته است، زیرا در آهنگ نیرومند ناقوس آن پیام مرگ بهره‌کشی را می‌شنود. معنی این سخن آن است که انقلاب ایران نه تنها در درون جامعه ایران ادامه دارد،... بلکه در بیرون نیز ادامه دارد و سرانجام نه تنها باید رژیم صدام را بروبد، بلکه اسراییل غاصب را نیز بکوبد و قدس را رهایی بخشد.»

روشن است که این دیدگاه نه تنها با مارکسیسم مغایرت داشت، بلکه با مشی شوروی در منطقه و سیاست حزب توده نیز در تضاد بود. نه شوروی و نه حزب توده، انقلاب اسلامی منطقه را چنین نمی‌نگریستند و شعار انقلاب اسلامی مبنی بر سقوط صدام و رهایی قدس را ماجراجویی «افراطیون مسلمان» می‌دانستند. این سخنان در شرایطی گفته شد که حزب توده به «تداوم» انقلاب ایران در درون اعتقادی نداشت و در سال ۱۳۶۱ افول انقلاب و «چرخش به راست» آن را تحلیل می‌کرد.

نظریات فوق و انتشار دو کتاب دیگر طبری «چشمان قهرمان باز است» و «چهره یک انسان انقلابی» در کمیته مرکزی حزب توده بازتاب منفی شدید داشت. این مسایل در جلسات هیئت دبیران و هیئت سیاسی حزب مطرح شد و طبری زیر فشار روانی شدید قرار گرفت. از تجدید چاپ این کتابها ممانعت به عمل آمد و دستور جمع‌آوری مجموعه داستان «چشمان قهرمان باز است» داده شد. تا آن زمان مکانیسم درونی دستگاه مرکزی حزب توده چنین بود که طبری، به عنوان دبیر ایدئولوژیک حزب، حق داشت مستقیماً آثار خود را برای چاپ به شعبه انتشارات ارسال دارد و این کتابها بدین نحو منتشر می‌شد. ولی در نیمه سال ۱۳۶۱ به دستور دبیر اول حزب مقرر شد آثار طبری دقیقاً توسط بهزادی دبیر سیاسی کمیته مرکزی، کنترل و «اصلاح» شده و سپس به شعبه انتشارات داده شود و با آرم حزب انتشار نیابد. حتی از سوی برخی رهبران حزب (میزانی و هاتفی) صراحتاً آثار فوق، غیر مارکسیستی، متأثر از مذهب «صوفی منشانه» خوانده شد و عموئی و کیانوری صراحتاً نگرانی خود را از احتمال دستگیری طبری ابراز داشتند که به اعتقاد آنان می‌توانست به بازگشت قطعی وی از بینش ایدئولوژیک و سیاسی حزب منجر شود. لذا برای اختفای جدی‌تر طبری تدابیر گسترده‌ای اندیشیده شد و در سطح اعضای کمیته مرکزی و کادرهای درجه اول حزبی شایعاتی مبهم مبنی بر «جنون طبری» (به معنای بیان نظریات «عجیب و غریب» و پندارافی) به راه انداخته شد.

مطالب پیش‌گفته مشخص می‌کند که در آستانه انحلال حزب توده و دستگیری رهبری آن، احسان طبری زمینه کاملاً مساعدی برای گسست از مارکسیسم داشت و بدون این زمینه، مسلماً بروز تحولی که بعداً به وقوع پیوست، غیرقابل تصور بود.

بازداشت سران حزب توده، از جمله طبری، ضربه نهایی را در تحول فکری طبری وارد ساخت. شکسته شدن «بت» حزب توده از سویی و تأثیرات اسلام و انقلاب اسلامی از سوی دیگر، زمینه‌های فراهم شده در اندیشه طبری را به بار نشاند. اقامت کوتاه مدت طبری در محیط بازداشتگاه، وی را به مطالعه وسیع کتابهای اسلامی و بحث‌های جدی و طولانی با برخی صاحب‌نظران اسلامی فراخواند و طبری با صراحت و صداقت، ناآشنایی خود را با بسیاری از ابعاد فرهنگ و معارف اسلامی اعلام داشت. مطالعه آثار ملاصدرا، علامه طباطبایی و استاد شهید مطهری، با زاویه نگرش نوین و به دور از پیشداوری که طبری برگزیده بود، مسلماً در ایجاد تحول فکری در او سهم به سزایی داشت. در نهایت طبری گسست خود را از مارکسیسم و بازگشت خویش را به اسلام و انقلاب اسلامی اعلام داشت.

باید گفت هیچ‌گاه به طبری به سان سایر رهبران حزب توده نگریسته نشد و این در ویژگیهای شخصیتی و فرهنگی طبری بود. سایر رهبران حزب توده، بدون استثنا در واقع کارمندان یک دستگاه حزبی بودند که در طول فعالیت سیاسی ۴۰ ـ ۲۰ ساله خود، در فعالیت‌های سیاسی و جاسوسی غرق بودند. هیچ یک از آنان «صاحب‌نظر و اندیشمند» محسوب نمی‌شدند و بسیاری از آنان ـ چنانکه در مراحل بازجویی معلوم شد ـ فاقد سواد و معلومات قابل اعتنایی حتی در زمینه مارکسیسم بودند! عامل دیگری که باید افزود، فطرت سلیم و سلامت نفسانی طبری بود که بدون شک، انگیزه تعیین‌کننده در تحول او داشت؛ سلامت نفسی که در سایر رهبران حزب توده مشاهده نشد.

طبری، پس از مدت کوتاهی بازداشت، در شرایط مناسب زندگی (در سطح یک زندگی عادی که قبلاً داشت) قرار داده شد و حتی در دوران تشدید بیماری او، از سوی نخست‌وزیر وقت، هیئتی به عیادتش رفت و خواست که برای معالجه به هر نقطه جهان که تمایل دارد برود، امّا طبری نپذیرفت. او می‌خواست بازپسین روزهای عمر خود را در ایران باشد و در میان مردمی به خاک سپرده شود که خود را با صمیمیت مدیون آنها می‌دانست.

بدینسان، احسان طبری پس از قریب به نیم قرن فعالیت در همه عرصه‌های نظری مارکسیسم، که شهرت منحصر به فرد او را به عنوان یک ایدئولوگ برجسته و جهانی به ارمغان آورد، قریب به ۶ سال پایانی زندگی خود را با باور به جهان‌بینی الهی و مکتب اسلام به پایان رساند و در این راه، علیرغم کهولت سن و بیماری، با تلاش وسواس‌آمیز قلم زد. او در آخرین ماههای زندگی، در بستر مرگ به شدت کار می‌کرد و با تأسف عمیق می‌گفت که چراغ زندگیش رو به پایان است و توان مجالی نیست تا آنچه را که می‌خواهد و بیان آن را وظیفه سنگین خود می‌داند، بنویسد.

پی نوشت:

۱ - روزنامه جمهوری اسلامی ۶/۶/۱۳۶۳

منبع:موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

آدرس مطلب :
https://www.cafetarikh.com/news/۳۱۳۶۷/ریشه-های-تحول-تفکر-احساس-طبری